



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۹/۰۸/۲۱



ولی احمد نوری

استاد قاسم افغان و استقلال افغانستان

مکتب ماست جای استقلال

سبق ما هوای استقلال



این مقال را ده – دوازده سال قبل به یاد بود روز وفات استاد "قاسم افغان" نوشته بودم آنهم بعد از مطالعه مطلبی به قلم توانا و کم همتای جناب استاد خلیل الله معروفی تحت عنوان "شبی که حنجره سحر آفرینی بینوا گشت" که بر من راستی اثر جدی گذاشته بود.

امروز ۲۰۱۹/۰۸/۲۱ که مصادف با یکصدمین سال استقلال کشور ما، افغانستان عزیز میباشد بعد از یک آرایش سطحی و بازدید مجدد آنرا دوباره به دست نشر می سپارم و به روان استاد قاسم افغان و به همه وطندوستان و استقلال طلبان به مناسبت جشن استقلال افغانستان آنهم که مردم افغانستان یکصدمین سال استرداد استقلال وطن ما را تجلیل می کنند دوباره به دست نشر می سپارم.

یازده سال قبل شبی در یک محفل با شکوه فرهنگی انترنتی که توسط دوستان فرهیخته ام انجنیران عالی مقام هر یک فرید جان فهیم و سیدال جان هومان و جناب نبیل عزیزی برای یادبود از استاد قاسم افغان ترتیب شده بود از من تقاضا کردند که به مناسبت یادبود از مرحوم استاد قاسم افغان به صورت زنده عریضی تقدیم محفل نمایم که کردم و شما می توانید آنرا با فشار بر لینک زیر استماع فرمائید:

http://afghan-german.com/Programs/۰۳_CherahayHonari/CherahayHonari.htm

استاد قاسم افغان

استاد قاسم افغان فرزند "نواب ستار جو" یکی از هنرمندان و روشناسان معزز ایالت کشمیر بود. نواب ستار جو در سال ۱۲۴۸ هجری شمسی مطابق ۱۸۶۹ میلادی یعنی درست ۱۵۰ سال پیش از امروز، بنا بر دعوت امیر محمد اعظم خان، پادشاه افغانستان، در زمره یکتعداد هنرمندان دیگر که از شهرهایی چون لاهور، ملتان، دهلی و غیره به کابل آمدند، وارد افغانستان شد.

"نواب ستار جو" بعد از سپری نمودن مدتی در کابل در معیت پادشاه و حواریون دربار ماندگار این دیار شد و دیری

نگذشت که با یک میرمن افغان ازدواج نمود و در گذر بارانه کابل سکونت اختیار کرد. محصول این وصلت پنج طفل بود که یک دختر به نام "سید بی بی" و چهار پسر که یکی از پسران او همین "استاد قاسم افغان" است که نام او در تاریخ هنر و موسیقی کشور عزیز ما افغانستان به خط زرین درج و ماندگار شده است.

استاد قاسم افغان



تاریخ تولد او به طور دقیق معلوم نیست. در کتاب "قانون طرب" تألیف استاد محمد حسین سرآهنگ، تولد او را در سال ۱۲۰۶ هجری شمسی می نویسد که به دلایل زیادی اشتباه است. در کتاب "سرگذشت موسیقی معاصر افغانستان" تألیف عبدالوهاب مددی تاریخ تولد استاد قاسم افغان ۱۲۶۲ هـ ش ثبت شده است، که همچنان به دلایل مختلفی درست نمی باشد. به اساس تحقیق نگارنده این سطور، تاریخ تولد او باید در حوالی سال ۱۲۵۰ هـ ش مطابق ۱۸۷۱م باشد. به احتمال اغلب او در همین سال در گذر بارانه کابل دیده به جهان کشود که نام او را همآهنگ با نام پدرش "قاسم جو" گذاشتند. پدر او "ستار جو" یکی از مدم نوازان مشهور آن زمان بوده است که در آنوقت به آله (ستار) مدم می گفتند. این "ستار جو" بود که مدم یا ستار را برای بار اول به افغانستان آورد و محافل دربار سلطنتی و سرشناسان کابل را با آهنگ های دلپذیر آن رنگین ساخت.

"قاسم جوی" کوچک از همان آوان طفولیت به طرف موسیقی کشش داشت و همیشه در هنگام ستار نواختن پدر در کنار او می بود و تارهای زندگی اش با تارهای سحر انگیز ستار پدر گره می خورد.

در سیمای "قاسم جوی" کوچک علامات نکاوت و بیداری خاصی مشاهده می شد. او در سنین خردی به زبان های اردو و دری به خوبی تکلم می کرد، چه پدر با او اردو می گفت و مادر دری؛ و بعد ها زبان عزیز پشتو را هم از مربی خود "مولوی قاری غلام رسول خان" آموخت که اخیرالذکر در "مدرسه علیای کابل" سمت استادی داشت و "قاسم جوی" کوچک هم در ردیف فرزندان سرداران و روشناسان کابل در این مدرسه سبق می خواند.

"قاسم جو" در بسیار جوانی بعد از کسب دانش در ساحه موسیقی نخست از پدر هنرمندش و سپس از استادش خلیفه "قربان علی" پدر استاد "غلام نبی نتو" که در آنوقت استاد بزرگی بود به آواز خوانی آغاز کرد. "قاسم جو" در پهلوی آواز خوانی اکثر اوقاتش را در مطالعه آثار بزرگان و غزلیات و رباعیات حافظ، سعدی، بیدل، مولانا، عشقوری و دیگر بزرگان ادب سپری میکرد و در راه آموختن شعر و ادب دری و پشتو و کسب معلومات آفاقی از هر صاحب خرد و دانشمندی که سر راهش قرار میگرفت استفاده اعظمی می برد که بعضاً خودش در زمزمه هایش می خواند:

نالہ از نی، گریه از ابر بہار آموختم

من ز ہر صاحب خرد یک شمشہ کار آموختم

"قاسم جو" هنوز به بیستمین بہار زندگی اش قدم نگذاشته بود کہ در ہر محفل خوشی و فرحت، در ہر دعوت با شکوہ شعر خوانی و آہنگ سرائی خانوادہ های روشناس و بزرگان کابل دعوت می شد، و با خواندن های زیبایش این محافل را رنگین و معطر می ساخت و بر شمار شیفتگان صدا و ہنر خود می افزود. آہستہ آہستہ آوازہ ہنر و محبوبیت وی از محافل خصوصی اغنیا و روشناسان کابل بہ حلقہ های سرداران و شہزادگان و اہل دربار رسید و راہ را برای وی در محضر پادشاہ افغانستان باز کرد. او هنوز بیست سالہ نشدہ بود کہ بہ دربار امیر عبدالرحمان خان ضیاء الملت والدین باریاب گردید و در اجرای اولین آہنگش چنان طرف پسند و دلچسپی پادشاہ قرار گرفت کہ برای اولین بار شخص پادشاہ او را خلیفہ خطاب کرد و در همان مجلس، پادشاہ یک عدد رباب صدف کاری دانہ نشان زیبا را بہ وی اہداء نمود و بر علاوہ فرمان داد کہ سر از آنروز از بودجہ وزارت دربار مبلغ دو صد روپیہ کابلی کہ در آن زمان مبلغ ہنگفتی بود بہ طور معاش ماہوار بہ "خلیفہ قاسم جو" جوان تادیہ گردد. این معاش معادل معاشات مأمورین عالی مقام دولت آنوقت بود. بعد از ہمین تاریخ است کہ او در سن بسیار جوانی لقب خلیفہ را کمائی نمود و منبعد بہ ہمین لقب "خلیفہ قاسم جو" یاد می شد، کہ در آنزمان از جملہ جوانترین خلیفہ های عالم موسیقی افغانستان محسوب می گردید. او تا زمان وفات امیر چندین بار در محافل سلطنتی اشتراک نمود و ہر بار مورد ستایش و تفقد پادشاہ قرار گرفت.

در ہمین آوان است کہ "خلیفہ قاسم جو" جوان برای آموختن بیشتر بیدل شناسی و غزلیات و اشعار عارفانہ دست شاگردی بہ جانب دو چہرہ تابناک ادبی افغانستان دراز کرد و این دو تن استادان عبارت بودند از شادروان "عبدالعلی خان مستغنی" و "استاد عبدالحق بیٹاب" کہ بعد ہا از طرف اعلیحضرت محمد ظاہر شاہ پادشاہ افغانستان بہ مقام ملک الشعرائی کشور انتخاب گردید.

در عین زمان "قاسم جو" از محضر استادان دیگر مثل مرحومان "محمد سرور دہقان"، "غلام حضرت شایق جمال" و "غلام نبی اشقوری" کہ ہر کدام از نکتہ دانان عصر خود بودند، نکتہ ہا آموخت کہ ہمہ این اندوختہ ہا در شگوفائی حیات ہنری او نقش برارندہ داشتند.

بعد از اینکہ امیر حبیب اللہ خان سراج الملت والدین بر تخت سلطنت افغانستان در سال ۱۲۸۰ھ ش مطابق ۱۹۰۱م جلوس نمود، "خلیفہ قاسم جو" بہ حیث خوانندہ عالی مقام دربار پادشاہ انتخاب شد و در ہمہ محافل خصوصی پادشاہ،

در سفر و حضر (۱) و در محافل رسمی و دولتی مانند شمع فروزان می درخشید. در اولین محفل دربار "خلیفه قاسم جو" ی جوان با آهنگ های دلپذیر و ترنم غزلیات و اشعار انتخابی اش چنان هنر نمائی کرد که خاطر ارجمند پادشاه و مدعوینش را فرحت و طراوت بی پایان بخشید، در حدی که شاه برایش کف زد و با اشاره او، برادرش سردار نصرالله خان (پدر خانواده ناصر ضیاء ها) برخاست و هرمونیه دانه نشانی را که تازه از هندوستان رسیده بود، در برابر "خلیفه قاسم جو" گذاشت و بوسه ای نثار پیشانی مصفایش کرد. این دومین هدیه افتخار آمیز سلطنتی بود که در دربار پادشاه در برابر انظار تعداد بی شماری از سرداران، شهزادگان، روشناسان و اهل ادب و فرهنگ حاضر دربار، نصیب این هنرمند جوان می گردید.

در تمام دوره سلطنت امیر حبیب الله خان سراج، "خلیفه قاسم" مقرب دربار و خانواده سلطنتی بود. پدر نگارنده این سطور (میرزا سلطان احمد خان) در آنوقت یکی از منشیان حضور پادشاه بود و با خلیفه قاسم جوان دوستی بی شائبه داشت و حکایات زیادی از آنزمان به خاطر سپرده بود که با شنیدن بعضی از حکایاتش ما را هم محظوظ می ساخت. قصه جالب و حتی تاریخی بی از این زمان است که یاد آن باعث افتخار "استاد قاسم افغان" و بازماندگانش می باشد و می باید از آن یادآوری و ستایش کرد. در سال ۱۲۹۳ هـ ش برابر با ۱۹۱۴ م درست یکصد دو سال پیش (حالا یکصد و سیزده سال پیش) از امروز شهر بغداد از طرف قوای برتانوی اشغال شد. تمام نمایندگان برتانوی در تمام کشور ها از آنجمله افغانستان محافل خوشی برپا کردند. در افغانستان سفارت انگلستان محفل با شکوهی در مقر اقامتگاه سفیر آنکشور در جوار باغ بالای کابل برگزار کرد که در آن بر علاوه وزراء و اراکین دولتی از بزرگان و روشناسان معزز کابل هم دعوت نمودند و از وزارت دربار تمنی کردند که به "خلیفه قاسم" امر شود تا درین محفل و خوشی کشور دوست برتانیه برای سرگرمی حضار و طراوت بیشتر محفل، هنرنمایی کند. این آرزوی سفارت برتانیه به امیر عرض شد و شاه توسط شاغاسی "نیک محمد خان" دبیرالملک که حیثیت وزیر دربار را داشت به "خلیفه قاسم" هدایت دادند که در محفل سفارت برتانیه اشتراک نماید، ولی "خلیفه قاسم" از اشتراک در این محفل ابا ورزید و سفیر و همه اراکین دولتی و مدعوین آنها را در انتظار گذاشت. این کار او شکل یک حادثه ناگوار دیپلماتیک را به خود گرفت و گله سفیر برتانیه باطلاع پادشاه رسید. امیر حبیب الله خان سراج فوراً "خلیفه قاسم جو" را به دربار خود احضار نمود و با ناراحتی و نارضایتی به او گفت:

«قاسم! به تو امر شد که در دعوت سفارت برتانیه اشتراک کنی، چرا از هدایت ما سرپیچی کردی؟»

به خیالم که خاک لغت می کنی و دوستان ما را آزرده خاطر کردی»

"قاسم" با ابراز تکریم از حضور پادشاه اجازه خواست که حضور شان به وی اجازت ارزانی فرمایند تا آنچه در دل دارد با جرئت و با اعتماد به مزاح شاهانه به عرض برساند، و بعد از موافقت پادشاه با فصاحت و متانت گفت:

۱- حتی در سفر جلال آباد پادشاه "امیر حبیب الله خان سراج الملت و الدین" که امیر در همان جا به شهادت رسید، حضور داشت و استاد قاسم افغان تا هنگام وفاتش قسم می خورد که قاتل امیر (شجاع الدوله غوربندی) بود.

«خاطر مبارک شاهانه شاد باد! حضور شما، خود، القاب سراج الملت والدین را انتخاب فرموده اید که روشنائی ملت و دین را می رساند و سلطان یک کشور اسلامی می باشید، من پیرو مذهب مبارک حنفی و مسلمان هستم، چطور میتوانم در حالیکه جایگاه حضرت غوث الاعظم دستگیر را که پیرخانه من است، کفار بیرحمانه اشغال نموده و من در محفل خوشی و شادی بدین مناسبت بروم و نه تنها بروم بلکه نغمه سرائی هم بکنم و گذشته از آن من وعده سپرده بودم که در محفل نام گذاری فرزند (۲) نایب سالار صاحب محمد نادر خان که موکب شاهانه شما هم در آن محفل تشریف می داشتید، اشتراک نمایم.»

پادشاه ازین حاضر جوابی و عذر معقول او نه تنها از گناه سرپیچی از هدایت شاهانه اش می گذرد بلکه او را به لقب **"اوستاد"** خطاب می کند و از همین روز بعد است که لقب استاد در نام "قاسم" جوان جای خلیفه را می گیرد و منبعد به نام "استاد قاسم جو" یاد می شود.

در عهد سلطنت اعلیحضرت امان الله خان استاد قاسم نه تنها مثل سابق به حیث هنرمند برانزده دربار و خواننده خاص پادشاه به نغمه سرائی دوام می دهد، بلکه به حیث استاد، چندین تن از شهزادگان را درس موسیقی و آهنگ سرائی می دهد مثل سردار محمد رحیم جان (بعداً ضیائی) "شیون کابلی"، سردار عبدالسمیع جان سراج، سردار عبدالغفور جان سراج و سردار حشمت الله جان برادر اعلیحضرت امان الله خان را.

قصه جالب دیگری که ازین دوره حیات او هم موجود است که جوانب و ارستگی، دانستگی و رموز فهمی او را هویدا می سازد که بیجا نخواهد بود از آن یاد آور شوم.

وقتی که پیرامون استرداد استقلال افغانستان مذاکرات داغی در پایتخت های کابل، دهلی و لندن در جریان است و نماینده فوق العاده برتانیه "سر هنری دابز" نواسه "کیوناری" مشهور نایب السلطنه هند برای مذاکرات به افغانستان آمده و از طرف اعلیحضرت امان الله خان به حضور باریاب می گردد و محفل باشکوهی به اعزاز وی در قصر دلکشای کابل برگزار گردیده از استاد قاسم هم خواسته شده بود تا در این محفل اشتراک و نغمه سرائی کند. وقتی "استاد قاسم" و دسته هنرمندان و نوازندگان شروع به نواختن می کنند و نماینده خاص برتانیه با چشمان کبود و سبزش به سوی استاد می نگرد، استاد هم به جانب او دیده می دوزد و با صدای رسایش شاه فرد بلند بالائی را که ثبت تاریخ شده است می خواند :

می زند چشم کبود تو به مژگان ناخن

ترسم ای شوخ میان من و تو جنگ شود

این شاه فرد استاد را نماینده برتانیه که با کمال فصاحت دری سخن می گفت، بخوبی نمی پذیرد و مذاکرات آنشب هم به رکود و سردی میگراید. اما در شب بعدی که باز هم دعوت مجلی به افتخار او در سفارت ترکیه برپا شده است و باز هم استاد قاسم شمع محفل است، در لابلای آهنگهای دلپذیر هر مونی، رباب و طبله به "هنری دابز" خطاب میکند:

^۲ - مراد از محفل نامگذاری سردار محمد ظاهر است که بعداً در سال ۱۳۱۱ هـ.ش (۱۹۳۳م) پادشاه افغانستان شد.

همین جا صلح کن با ما، چه لازم

که در محشر زما، شرمنده باشی

مذاکرات بعدی شکل بهتر به خود می گیرد و روابط حسنه بین دو کشور برقرار می شود و محفل سروری در قصر ستور وزارت خارجه از جانب شادروان محمود طرزی بزرگ (وزیر خارجه) برای نماینده خاص برتانیه برگزار می گردد که طبعاً استاد قاسم یکی از مدعوین برازنده هنری آنشب است.

وقتی "سر هنری دابز" داخل تالار قصر می شود بعد از مصافحه با وزیر خارجه و اراکین دولتی و معززین افغانی و خارجی به سوی "استاد قاسم" می رود و لحظاتی با وی بسیار با محبت و خودمانی صحبت می کند که تا امروز از محتوای صحبت آن دو معلوماتی در دست نیست... ولی همه می بینند که استاد با "هنری دابز" به طرف پیانوی بزرگی که در گوشه غربی تالار گذاشته شده، می رود و چیزی را به او شرح می دهد. ناگهان "استاد قاسم" به سوی حضار می نگرند و می گوید: جناب سفیر و نماینده فوق العاده برتانیه کبیر می خواهند یک آهنگ افغانی را به ایشان یاد بدهم و من برای شان نوت های یک آهنگ حماسی ما را تشریح دادم که اینک می خواهند خود شان آنرا در پیانو بنوازند و آن اینست:

مکتب ماست جای استقلال

سبق ما هوای استقلال

همه حضار به چک چک زدن شروع می کنند و برای "استاد قاسم" که می خواهد معراج وطن پرستی خود را ثابت سازد مرحبا می فرستند، و متعاقباً "هنری دابز" مقابل پیانو قرار می گیرد و همین آهنگ حماسی افغانی را می نوازد که طرف اعجاب و تحیر حضار واقع می شود و با کف زدن های ممتد بدرقه می گردد.

فردای آن روز، اعلیحضرت امان الله خان استاد قاسم را به حضور می پذیرد و در برابر همه اراکین دولتی و معززینی که آنجا حضور دارند، در آغوش پر مهرش می فشارد و سند اعطای نشان زمره را به نام "میسرت" شخصاً به او تفویض می کند و خود، نشان زمره را در یخن چپ کرتی فراک سیاهی که "استاد قاسم" به تن دارد تعلیق می نماید و با تبسم ملیحی به استاد میگوید: «در کنار راست نامت کلمه ارجمند "استاد" را قبلگاه امجد امیر صاحب شهید گذاشته بودند و من امروز در کنار چپ نامت کلمه مقدس و با شکوه "افغان" را اضافه می کنم که سمبول هویت و افتخار همه باشندگان این سرزمین فخیم است» و رویش را به طرف حضار میگرداند و اضافه میکند:

«منبع این هنرمند وارسته کشور ما به نام به نام (استاد قاسم افغان) یاد می شود.» و بوسه ای بر پیشانی استاد قاسم افغان می گذارد و دوباره به جایش بر می گردد.

چند روز بعد از آن دعوت بزرگی به افتخار این نماینده در قصر چهل ستون کابل از طرف جنرال عبدالعزیز خان بارکزی وزیر دفاع ملی افغانستان (که در آن وقت وزیر حربیه می گفتند) برگزار می گردد که در آن هم "استاد قاسم افغان" اشتراک می نماید. در ختم این محفل، استاد سروده حماسی ایرا که از طبع شادروان "عبدالعلی خان مستغنی" تراوش کرده بود با این سه بیت آن به ترنم می گیرد که همه حاضرین محفل را به هیجان می آورد.

ناز دارد بی سر و سامانی ام بحر در بر قطره طوفانی ام آسمان سیر است سرگردانی ام مشکل هر کار شد آسانی ام گر ندانی غیرت افغانی ام چون به میدان آمدی میدانی ام

بعد از استرداد استقلال افغانستان، "استاد قاسم افغان" برای بار دوم به اخذ نشان الماس "یادگار استقلال" افتخار حاصل کرد. در همین زمان است که استاد بنا بر دعوت "هنری دابز" و مقامات عالی رتبه رسمی هندوستان سفر رسمی به آنکشور می نماید و کنسرت های باشکوهی در برابر استادانی که هر کدام آفتاب موسیقی کلاسیک شرقی اند اجراء می کند و با کسب لقب "ستاره شرق" به وطن بر می گردد.

"استاد قاسم افغان" بنیانگذار مکتب موسیقی افغانی در کشور ماست که می توان او را پدر موسیقی افغانستان خواند. او از خود طرز و مکتبی داشت که تا امروز به نام مکتب قاسم یاد می شود.

"استاد قاسم افغان" شاگردان زیادی در ساحه موسیقی حرفوی و شوقی افغانی تربیه نموده و به جامعه افغانستان تقدیم داشته است که هر کدام آنها تا امروز در آسمان موسیقی افغانستان می درخشند. مثل مرحوم استاد "غلام نبی نتو"، "استاد صابری"، "استاد رحیم بخش"، "استاد نبی گل"، "استاد یعقوب قاسمی" و برادرانش و "استاد محمد عمر رباب نواز" و از شاگردان شوقی او می توان از چهره های تابناکی چون "میرزا نظر"، "استاد برشنا"، "استاد سمیع جان سراج"، "محمد حیدر نیسان"، "سردار کریم جان" و "سردار غفور جان سراج" نام برد.

در زمان سلطنت اعلیحضرت محمد نادرشاه هم استاد قاسم افغان از احترام خاصی برخوردار بود و به فرمان همین پادشاه موازی بیست جریب زمین آبی زراعتی در بینی حصار کابل به وی اهداء گردید که به حساب واحد مدرن امروزی، چهل هزار متر مربع یا چهار هکتار می شود. وضع اقتصادی استاد که بعد از اغتشاش حبیب الله کلکانی بحرانی شده بود با تسلیم شدن این زمین ها بهبود قابل ملاحظه ای یافت و از آرامش مادی برخوردار گردید.

در زمان اعلیحضرت محمد ظاهرشاه هم "استاد قاسم افغان" به حیث خواننده خاص دربار خدمت می کرد و معاش مستمری او از بودجه وزارت دربار سلطنتی اجراء می شد. استاد قاسم افغان همیشه مورد الطاف و تفقد اعلیحضرت محمد ظاهرشاه قرار داشت و نه تنها از طرف ایشان به اخذ نشان مطلای "خدمت" نایل گردید بلکه به هدایت شاهانه، برای ستایش از خدمات و مقام ارجمند هنری و فرهنگی اش مجسمه بزرگ برونز او در مدخل تالار عمارت جدید رادیو افغانستان نصب گردید که امیدوارم در زمان نکتبیار نظام کمونیستی خلق و پرچم مجسمه استاد قاسم افغان به مجسمه "لینن" یا "ستالین" تعویض نشده باشد.

"استاد قاسم افغان" به عمر ۸۵ سالگی به تاریخ ۱۲ سنبله ۱۳۳۵ هـ ش برابر با ۱۹۵۶م در خرابات کابل وفات نمود و جنازه اش با مراسم خاصی در شهدای صالحین کابل محترمانه به خاک سپرده شد.

هنگامیکه تابوت او را در خانه قبر میگذاشتند، جم غفیری از علاقه مندان و شیفتگانش حاضر بودند [اینجانب در آنروز، شرف حضور در مراسم جنازه آن بزرگوار را داشتم] و همه به زمزمه هائی فکر میکردند که روزگاری "استاد قاسم افغان" آنها را میخواند:

به تابوتی از چوب تاکم کنید به راه خرابات خاکم کنید
به آب خرابات غسل دهید پس آنگاه بردوش مستم نهید

مریزید بر گور من جز شراب
میارید در ماتمم جز رباب

شایق جمال در رثای مرگ او چنین گوید:

آخ ، از دست چرخ سفله نهاد می کنم باز ناله و فریاد
"قاسم" آن نغمه سنج محفل عیش که بدی در کمال خود استاد
غم به دیدار او ز دل بیرون عالمی از نوای او دل شاد
وه که سیل جهان تباہ اجل داد بنیادِ عمر او بر باد
بزم عیش و نشاط برهم خورد دل احباب بر زمین افتاد

و عشق‌ری در رثای او گوید:

دریغا ازین دور چرخ کبود که بگذشت شخصی ز اهل سرود
رئیس و کلان خرابات بود به پیری جوان خرابات بود
اثر بود چندان به آواز او که سنگ آب گردید از ساز او
سُر و تال سازش همه با اساس به ابیات و افراد، موقع شناس
بدی شأن و تمکین آن مثل کوه نمودی به شاه و گدا با شکوه
سفر کرد ازین دیر ناپایدار به روحش دعا کرده دستی بر آر

بیا "عشقری" ختم کن این بیان

ببخشد خداوند(ج) پیر و جوان

**** **** ****

پاریس ، ۲۱ اگست ۲۰۱۹

تذکر:

هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که نبشته ها و مطالب دیگری از این نویسنده را مطالعه کنند، می توانند با "کلیکی" بر عکس نویسنده در صفحه مقالات، به "آرشیف" شان رهنمائی شوند!

استاد قاسم افغان و استقلال افغانستان
walinouri_ostad_qasem_afghan_wa_esteqlal.pdf